

آیین مزدک

مبلغی آبادانی

منبع محتوا:

تاریخ ادیان و مذاهب جهان - جلد دوم - نوشته مبلغی آبادانی

آئین مزدک

مزدک در اشعار فردوسی

ظهور مزدک

بیامد یکی مرد، مزدک بنام

سخنگوی با دانش و راءى و کام

گرانمایه مردى و دانش فروش

قباد دلاور بدو داد گوش

بنزد جهاندار دستور گشت

نگهبان آن گنج و گنجور گشت

زمینه های اجتماعی - اقتصادی قیام

زخشکی خورش تنگ شد در جهان

میان کهان و میان مهان

ز روی هوا ابر شد ناپدید

بایران کسی برف و باران ندید

مهان جهان بر در کیقباد

همی هر کس آب و نان کرد یاد

مزدک در رابطه با مردم و قباد و تبیین نظام طبقاتی - اشرافی ساسانی

بدیشان چنین گفت مزدک که شاه

نماید شما را بامید راه

دوان اندر آمد بر شهریار

چنین گفت کای نامور شهریار

بگیتی سخن پرسم از تو یکی

گراید ونک پاسخ دهی اندکی

قباد سراینده گفتش بگوی

بمن تازه کن در سخن آبروی

بدو گفت آنکس که مارش گزید

همی از تنش جان بخواهد پرید

یکی دیگری را بود پای زهر

گزیده نیابد ز تریاک بهر

سزای چنین مرد گوئی که چیست

که تریاک دارم درم سنگ بیست ؟

چنین داد پاسخ ورا شهریار

که خونبست این مرد تریاک دار

بخون گزیده بیایدش کشت

بدرگاه چون دشمن آمد بمشت

آغاز قیام ، انقلاب اجتماعی ، عصیان توده ها

چو بشنید برخاست از پیش شاه

بیامد بنزدیک فریادخواه

بدیشان چنین گفت کز شهریار

سخن کردم از هر دری خواستار

بیاشید تا بامداد پگاه

نمایم شما را سوی داد راه

تسخیر تیسفون

برفتند و شبگیر باز آمدند

شخوده رخ و پرگداز آمدند

تسلیم شاه

چو مزدک ز در آن گره را بدید

ز درگه سوی شاه ایران دوید

چنین گفت : کای شاه پیروز بخت

سرخگوی و بیدار و زیبای تخت

سخن گفتم و پاسخش دادیم

بپاسخ در بسته بگشادیم

شرح مظالم اشرافیت ساسانی و فقر و گرسنگی رعایای ایرانی

گرایدونک دستور باشد کنون

بگوید سخن پیش تو رهنمون

بدو گفت : برگوی و لب را میند

که گفتار باشد مرا سودمند

چنین گفت : کای نامور شهریار

کسی را که بندی بند استوار

خورش باز گیرند زو تا بمرد

بیچارگی جان و تن را سپرد

مکافات آن کس که نان داشت او

مرین بسته را خوار بگذاشت او

چه باشد بگوید مرا پادشا

که این مرد را نابد و پارسا

قیاد، به مصادره اندوخته های درباریان راضی می شود!

چنین داد پاسخ که : میکن بنش

که خو نیست ناکرده بر گردنش

پیروزی

چو بشنید مزدک زمین بوس داد

خرامان بیامد ز پیش قباد

گشودن انبارها و دستکرت های اشراف ایرانی و درباریان ساسانی

بدرگاه او شد با نبوه گفت:

که جائی که گندم بود در نهفت

دهید آن بتاراج در کوی و شهر

بدان تا یکایک بیابید بهر

دویدند هر کس که بد گرسنه

بتاراج گندم شدند از بنه

مصادره اموال شاه و درباریان

چه انبار شهری چه آن قباد

ز یک دانه گندم نبودند شاد

جاسوسان خبر از مصادره اموال قباد دادند

چو دیدند رفتند کار آگهان

بنزدیک بیدار شاه جهان

که تاراج کردند انبار شاه

بمزدک همی بازگردد گناه

قباد مزدک را فراخواند و علت را پرسید

پاسخ مزدک به قباد

قباد آن سخن گوی ³⁶ را پیش خواند

زتاراج انبار چندی براند

چنین داد پاسخ کائوشه بُدی

خرد را بگفتار توشه بُدی

سهن هُرجُ بشنیدم از شهریار

بگفتم بیازاریان خوار خوار

بشاه جهان گفتم از مار و زهر

از آن کس که تریاک دارد بشهر

بدین بنده پاسخ چنین داد شاه

که تریاک دارست مرد گناه

اگر خون این مرد تریاکُ دارُ

بریزد کسی نیست با او شمار

چو شد گرسنه نان بود پای زهر

بسیری نخواهد ز تریاک بهر

اگر دادگر باشی ای شهریار

بانبار گندم نیامد بکار

شکم گرسنه چند مردم بمرد

که انبار را سود جانش نبرد

ز گفتار او تنگ دل شد قباد

بشد تیز مغزش ز گفتار داد

وز آن پس پرسید و پاسخ شنید

دل و جان او پر ز گفتار دید

ز چیزی که گفتند پیغمبران

همان دادگر موبدان و ردان

بگفتار مزدک همه کز گشت

سخنهای ز اندازه اندر گذشت

تعالیم و فرامین مزدک : برابری ، تقسیم عادلانه ثروت ، عدالت اجتماعی

برو انجمن شاه فراوان سپاه

بسی کسی به بیراهی آمد ز راه

همی گفت : هر کو توانگر بود

تهی دست با او برابر بود

نباید که باشد کسی بر فزود

توانگر بود تار و درویش پُود

جهان راست باید که باشد بچیز

فزونی توانگر چرا جست نیز

زن و خانه و چیز بخشیدنی است

تهی دست کس با توانگر یکی است

من این را کنم راست با دین پاک

شود ویژه پیدا بلند از مگاک

هر آن کس که او جز برین دین بُود

زیزدان و زَمَنَشُ نِفَرین بُود

عدالت اجتماعی مزدک و محو طبقات

بُودُ هَرُکِ درویش با او یکی

اگر مرد بودند اگر کودکی

از این پَسَنَدی چیز و دادی بدان

فرمانده بُدُ زان سخن پُخردان

محو اشرافیت ساسانی ؛ قباد، خود مزدکی شد!

چو بشنید در دین او شد قباد

ز گیتی بگفتار او بود شاد

ورا شاه بنشانند بر دست راست

ندانست لشکر که موبد کجاست

بَرِ او شد آنکس که درویش بود

و گرنانش از کوشش خویش بود

محبوبیت مردمی مزدک و قلمرو قیام او، نمایشی از پایگاه مردمی قیام

بگرد جهان تازه شد دین او

نیازست جستن کسی کین او

توانگر همی سر ز تنگی نگاشت

سپردی بدرویش چیزی که داشت.

چنان بُد که یک روز مزدک پگاه

ز خانه بیامد بنزدیک شاه

چنین گفت کز دین پرستان ما

همان پاکدل زیر دستان ما

فراوان ز گیتی سران بردرند

فرود آوری گرز در بگذرند

ز مزدک شنید این سخنها قباد

بسالار فرمود تا بار دارد

چنین گفت مزدک پُرمایه شاه

که این جای تنگست و چندان سپاه

همانا نگنجند در پیش شاه

بهامون خُرامد کُنْدُ شانْ نگاه

بفرمود تا تخت بیرون برند

ز ایوان شاهی بهامون برند

بدشت آمد از مزدکی صد هزار

برفتند شادان بر شهریار

هشدار مزدک به قباد در مورد فرزندش انوشه روان که آلت دست موبدان و اشرافسانی است.

توصیه های مزدک به قباد: هر کس اقتصاد ندارد، اعتقاد ندارد.

چنین گفت مزدک بشاه زمین

که ای برتر از دانش بآفرین

چنان داد که کسری نه بر دین ماست

ز دین سرکشیدن وراکی سزاست

یکی خط دستش بیاید ستند

که سرباز گرداند از راه بد

بیچاند از راستی پنج چیز

که دانا برین پنج نفزود نیز

کجا رشک و کینست و خشم و نیاز

پینجم که گردد برو چیره از

تو چون چیره باشی برین پنج دیو

پدید آیدت راه کیهان خدیو

از این پنج ما را زن و خواستست

که دین بهی در جهان کاستست

زن و خواسته باشد اندر میان

چو دین بهی را نخواهی زیان

کزین دو بود رشک و آز و نیاز

که با خشم و کین اندر آید برآز

همی دیو پیچید سر بخردان

بیاید نهاد این دو اندر میان

نگرانی شدید قباد از سرنوشت انوشیروان که در محاصره موبدان و اشراف ساسانی است

چون این گفته شد دست کسری گرفت

بدو ماند بد شاه ایران شگفت

ازو نامور دست بستد بخشم

بتندی ز مزدک بخواید چشم

بمزدک چنین گفت خندان قباد

که از دین کسری چه داری بباد

قباد از مزدک می خواهد که توطئه را افشا کند. قباد فرزند را به دین مزدک دعوت می کند.

چنین گفت مزدک که این راه راست

نهانی نداند که بر دین ماست

همانگه ز کسری بپرسید شاه

که از دین به بگذری نیست راه

آغاز توطئه علیه مزدک اتحادی از موبدان و فتودالها و اشراف ساسانی و انوشیروان

بدو گفت کسری چو یابم زمان

بگویم که کرسّست یکسر گمان

چو پیدا شود کژی و کاستی

درفشان شود پیش تو راستی

بدو گفت مزدک زمان چند روز

همی خواهی از شاه گیتی فروز

ورا گفت کسری زمان پنج ماه

ششم را همه بازگویم بشاه

اجتماع وفاداران به نظام طبقاتی طرح توطئه و تحریک قباد علیه مزدک

برین برنهادند و گشتند باز

بایوان بشد شاه گردن فراز

فرستاد کسری بهر جای کس

که داننده یی دید و فریادرس

کس آمد سوی خرّه اردشیر

که آنجا بد از داد هر مزد پیر

زاصطخر مهر آذر پارسی

بیامد بدرگاه با یارسی

نشستند دانش پژوهان بهم

سخن رفت هر گونه از بیش و کم

بکسری سپردند یکسر سخن

خردمند و دانندگان کهن

مجلس مناظره و محاکمه مزدک ، و تحریک شاه علیه وی

چو بشنید کسری بنزد قباد

بیامد زمزدک سخن کرد یاد

که اکنون فراز آمد آن روزگار

که دین بهر را کنم خواستار

بآیین بایوان شاه آمدند

سخن گوی و جوینده راه آمدند

دلارآی مزدک سوی کیقباد

بیامد سخن را در اندر گشاد

اتهامنامه اشرافیت ساسانی علیه مزدک ، دفاع از نظام ارزشی ساسان

چنین گفت کسری پیش گروه

بمزدک که ای مزد دانش پژوه

یکی دین نو ساختی پر زیان

نهادی زن و خواسته در میان

چه داند پسرکش که باشد پدر

پدر همچنین چون شناسد پسر

چو مردم سراسر بود در جهان

نباشد پیدا کهان و مهان

که باشد که جوید در کهتری

چگونه توان یافتی مهتری

کسی کو مرد جای و چیزش کر است

که شد کار جوینده با شاه راست

جهان زین سخن پاک ویران شود

نباید که این بد بایران شود

همه کدخدایند و مزدور کیست

همه گنج دارند و گنجور کیست

ز دین آوران این سخن کس نگفت

تو دیوانگی داشتی در نهفت

همه مردمان را بدوزخ بری

همی کاربرد را بید نشمری

دگردیسی قباد و انفعال شاهانه

چو بشنید گفتار موبد قباد

برآشفت و اند سخن داد داد

.....و

.....و

.....و

.....و

فرمان قتل عام

بکسری سپردش همانگاه شاه

ابا هرک او داشت آئین و راه

بدو گفت هر کو برین دین اوست

مبادا یکی را بتن مغز و پوست

بدان راه بد نامور صد هزار

بفرزند گفت آن زمان شهریار

که با این سران هرچ خواهی بکن

ازین پس زمزدک مگردان سخن

باغ سرخ مزدک نشان

بدرگاه کسری یکی باغ بود

که دیوار او برتر از راغ بود

همی گرد بر گرد او کنده کرد

مرین مرد مانرا پراکنده کرد

بکشتندشان هم بسان درخت

زیر پای و زیرش سرآکنده سخت

بمزدک چنین گفت کسری که رو

بدرگاه باغ گرانمایه شو

درختان ببین آنک هر کس ندید

نه از کاردانان پیشین شنید

بشد مزدک از باغ و بگشاد در

که ببند مگر بر چمن بارور

همانگه که دید از تنش رفت هوش

برآمد بناکام زو یک خروش

اعدام مزدک

یکی دار فرمود کسری بلند

فروهشت از دارپیچان کمند

نگون بخت را زنده بردار کرد

سر مرد بی دین نگون سار کرد

زهر چشم شاهانه به ایرانیان

ازان پس بکشتش بیاران تیر

تو گر باهشی راه مزدک مگیر

نظم گورستانی آرامش اشراف و روحانیون زرتشت

بزرگان شدند ایمن از خواسته

زن و زاده و باغ آراسته

همی بود با شرم چندی قباد

ز نفرین مزدک همی کرد یاد

37

سال چهارم پادشاهی قباد؛ ۸۳۰ یونانی / ۴۹۱ میلادی:

...انبوه مردم ، به دور مکعب سیاهی گرد آمده اند که آتشکده ای بسیار بزرگ و بی در و پنجره است . همه نگاه ها به

آنسوست . سپس مردم تکانی می خوردند و پس می روند و تکه جایی در پای پلکان های آتشکده را، که شن سفیدی آن را

پوشانده ، باز می گذرانند.

-ای مزدک !!! آی !!! آی!

آوایی که در یک زمان از هزاران سینه بیرون می آید، ناله ای آنچنان دردآلود...

برده ها کودکی را کشان کشان می بردند، کتک و لگدش می زدند. همان پسرک کولی برهنه ای بود که بر دروازه تیسفون ،

نگهبانان را آزار می کرد. پس به درون شهر راه نیافته بود... سواری که نیمی از چهره اش پنهان بود، به اشاره ای دستور داد

که کودک را رها کنند. چنین می نمود که از دروازه دستکرت بیرون آمد، سوار دیگری در راه منتظر او بود.

... آنچه موبد برای گرسنگان میدان می گفت ، باور نکردنی بود: در روز موبدان هفته پارسی ، چنان انبوهی از مردم گرد می آمدن که رسیدن به آتشکده ناممکن می شد ... اندوخته توانگران را بگیریم و به برابری بخش کنیم : این است پندار - گزائی همیشگی بی خدایان و این است شکوه جاودانه روان ایرانی که ماده میرا را به چیزی نمی گیرد...

آری ! این همان پیام آوری بود که همه او را مزدک ³⁸ می خواندند. ردای سرخ همیشگی را به تن داشت ، به همان شیوه میدان آتشکده سخن می گفت و دست راست خود را به جلو تکان می داد ³⁹ ...

زگفتار او تنگدل شد قباد

بشد تیز مغزش زگفتار داد

مزدک ؟

بنا به گفته کریستن سن ایران شناس دانمارکی ، آئین مزدک یکی از شاخه های دین مانی است که در رم و در روزگار دیو کلسین 300 م بوجود آمد. پایه گذار این آئین شخصی به نام زرتشت فرزند خرکان بوده که بُوندُوس نیز نامیده می شده است . پیروان این آئین خود را درست دینان می نامیدند. آوازه پیروان زرتشتِ خرکان دو قرن بعد بلندتر شد ⁴⁰ .

به گفته همین ایران شناس خرکان از مردم فسا فارس بوده و همو است که مؤسس آئین مزدک بوده است. زرتشت حامی مزدک بوده است . محققان زادگاه مزدک را شهر پسا یا فسا می دانند. زرتشت حامی مزدک در خُودای نامک نیز مسطور است . بهر حال مزدک پسر پوندس به ایران سِفِر کرد و به دعوت مردم پرداخت . ایرانیان کیش او را تون دارس شنون یعنی دین خدای خیر می گفتند؛ چرا که او گفته بود خدای خیر با خدای شر نبرد کرد و او را مغلوب ساخت . پس باید خدای غالب را پرستید. این آئین در زبان پهلوی به درست دینان مشهور است . منابع عربی و ایرانی که از خُدای نامک استفاده کرده اند،

علی رغم اشکال در ضبط اسامی ایرانی پهلوی ، نشان می دهند که دین مزدک همان آئین درست دینان است که بوندس آن را انتشار داد. بوندس مانوی بوده و از روم به ایران رفته تا عقایدش را تبلیغ کند، و این مبین اصالت ایرانی بوندس است .

کلمه بوندس شباهتی به اعلام ایرانی ندارد، اما می توان گفت که این واژه لقب این شخص بوده است. ابن ندیم در الفهرست می گوید که بوندس مقدم بر مزدک بوده و در خودای نامک اسم او را زرتشت قید کرده اند. در کتاب منسوب به استیلتیس معاصر مزدک همین اسم را برای فرقه مزبور ذکر کرده اند. تحقیقا می توان گفت که بوندس و زرتشت نام یک شخص بوده است . در یک کتیبه یونانی ، نام بوندس زرتشتی آمده است که در آن سخن از اشتراک در اموال و زنان رفته است . زرتشت بنیان گذار آئین مزدک با پیامبر مزدیسنیان هم نام بوده است.

از این اقوال می توان نتیجه گرفت که مزدک شعبه ای از آئین مانی است و در روم پایه گذاری شده و مؤسس آن یک ایرانی به نام زرتشت خرکان از اهالی پسا یا فسا در فارس بوده است ⁴¹ .

محققان معترف هستند که اطلاعات درباره مزدک بسیار اندک است . آنچه درباره او بدست آمده ، مقرون به صحت نیست . در مورد زادگاه او نیز وضع چنین است . و خلاصه همان اطلاعات داده شده نیز با احتمال و تردید همراه است : شاید زادگاه او شهر پسا یا فسا باشد؟ شاید زرتشت همان بوندس باشد که از روم به ایران آمده است ؟

طبری مورخ مشهور زادگاه مزدک را مدریا احتالا: شهر فعلی کوت العماره در شمال شرقی دجله می داند ؟ برخی اسم مزدک و پدرش را بامداد می دانند ؟ دینوری می گوید مزدک از مردم استخر بوده است . مؤلف تبصره العوام او را اهل تبریز می داند ؟

بنابراین ، درست دین که شریعت بوندس زرتشت و مزدک باشد، در واقع اصلاحی در کیش مانی محسوب می شده است .

در منابع عربی آمده است که : مزدک فرزند بامداد در سده پنجم میلادی در زمان پادشاهی قباد ظهر کرد. قباد از پیروان او گردید. در ترجمه طبری آمده است که چون ده سال از عهد قباد بگذشت ، مردی به نام مزدک در خراسان و از شهر نسا ادعای پیامبری کرد⁴³ ...

بدون شک منابع عربی بنا به عادت دیرینه ، در تحریف بیوگرافی و عقاید مزدک کوشیده اند و تا آنجا که توانسته اند، در تهمت بر مزدک و جعل مطالبی منسوب به او خودداری نکرده اند. بنابراین چون تاریخ آن به دست دشمنان تدوین شده و چهره اش را قلم معاندان بر صفحه روزگار نقش کرده اند، نمی توان تصویر روشنی از گفته ها و نوشته هایش به دست داد؛ ولی آنچه مسلم است این است که مزدک یکی از پیشوایانی بود که اهمیت مسائل اقتصادی و مادی را در زندگی انسانها دریافته و راهی باز کرده که در صورت موفقیت ، دگرگونی های ناپیوسته ای در جهان بوجود می آورد. آئین مزدک شاید نخستین دینی بود که امور اقتصادی و مذهبی را با هم آمیخته بود و گامی بود برای بهبود وضع طبقات محروم . این دین زودتر از دورانی که جبر تاریخ اجازه می داد، مطرح شده بود . مزدکی گری حاکی از جهش فکری عظیمی بود که در جامعه ای متعصب و خشک مغز، محال بود بوجود بیاید و ریشه بدواند.

آئین مزدک از یک سو پاسخ دهنده غریزه دستبرد و تصاحب مال غیر است که در دل هر کسی با شدت و ضعف در حال خلجان است ، ولی معمولاً کسی جرأت ابراز آن را ندارد، و از سوی دیگر آرزوی ایجاد وضعی که عدالت اجتماعی را در جامعه تاءمین نماید. مزدکی گری از میان رفت ، ولی اندیشه عصیان علیه وضع موجود و بهم ریختن نظام جامعه را پس از آنکه در میان مردم پراکنده شد، به دشواری می توان از میان برد، و به همین دلیل در ایران مسلمانان ، مزدکیان گاهی به نام خرم دینان و گاهی به نام بابکیه و یا نام های دیگر قیام می کردند و باعث آشوب های عظیم می شدند... ادیان دیگر از جمله دین مسیح فقط از رابطه میان آفریدگار و بندگانش سخن می گفت و کاری به کار امیران و پادشاهان نداشت ... ولی

مزدک به تنهایی روابط نوی میان بنده و خدا بوجود آورد، بلکه در امور اقتصادی هم سخنان تازه و عقاید جدیدی پیش کشید. وی برای بار اول در تاریخ، اعلام کرد که: و دارایی هر چه هست، از آن خداست و همه مردم در آن حق تصرف دارند و کسانی که اموال مورد نیاز مردم را جمع می کنند و وقت خود را با شمردن آن می گذرانند و از آن تقسیم آن تن می زنند، مانند کسانی هستند که نوش دارو را از بیمار دریغ می کنند و باید با آنها مانند آدمکشان رفتار کرد⁴⁴.

دشمنی با مزدک و عقاید او تنها جنبه عربی - اسلامی ندارد، اشرافیت ایرانی نیز در این راه با تازیان همگام بوده است. در بخش زمینه های اجتماعی - اقتصادی قیام مزدک خواهیم دید که جامعه طبقاتی - اشرافی ایران چگونه فقر را در گستره جامعه عینیت بخشیده بود. ثروتمندان ایرانی در پگاه نخستین شعاع قیام مزدک، بر او شوریدند و موبدان و مغان زرتشتی، کینه او در دل گرفتند و سرانجام در کنار تخت انوشه روان، شاهد قتل عام مزدکیان که تعدادشان به سیصد هزار می رسید، بودند و قهقهه می زدند. و از آن پس نیز، وقتی ایران به اشغال تازیان درآمد، رعایا از دو سو تحت ستم مضاعف قرار گرفتند؛ از سوی فاتحان بدوی تازه بدوران رسیده و از جانب فتودال های ایرانی همدست خلیفه. آئین مزدک مشخصه روشنگرایی جامعه متمدن ایرانی است که با جهل و جور روحانیون و موبدان و شاهان مستبد در ستیز بود. مزدک گرائی فریاد اعتراض آگاهان جامعه علیه اشرافیت پلید طبقاتی و فقرافزایی سلطه سیاسی - اقتصادی بود. این فریاد نوحاسته، به خون کشیده شد و اندکی بعد در راستای قیامهای ملی و مردمی ایرانیان در قالب نهضت مقاومت ملی مردم ایران، علیه استیلای تازیان، حلقوم خلیفه عربی و سران قبائل مهاجم بدوی و متحدان فتودال ایرانیان را فشرد. در چنین هنگامه ای از انقلاب، فقیهان و محدثان و متکلمان و مفسران و مورخان عرب و عرب پرستان به یاری خلیفه پرداختند و بیدادگاه شرعی او را به حجت فتاوی خویش آراستند و فدائیان جان برکف این مرز و بوم را مذبوح خویش کشانند. و اوراق تاریخ را در تحریف و تهمت به آنان، سپاه کردند. بنابراین، منابع عربی عموماً غیر قابل اعتبار و اعتماد در این زمینه می باشد.

پس باید که بدنامان تاریخ دولتی را دوباره باز شناخت و توطئه ناجوانمردانه ای را که علیه این قهرمانان بزرگ ملی قرن‌ها ادامه یافته ، رسوا و خنثی کرد.

بیامد یکی مرد مزدک به نام

سخنگوی و با دانش و رای و کام

گرانمایه مردی و دانش فروش

قباد دلاور بدو داد گوش

به نزد جهاندار دستور گشت

نگهبان آن گنج و گنجور گشت ⁴⁵

شاهنامه فردوسی تنها مآخذ ایرانی است که ماجرای مزدک را به حماسه پرداخته است . بر خواننده محقق است که با شم تاریخی خود حقایق را از حماسه بازشناسد. در این راه فقط کافی است بداند که شاهنامه محصول مبارزه تاریخی - فرهنگی شعوبه است و طبعا نقائص کار پوشیده ماند و این ضروریات زمان فردوسی بوده است.

قیام

زمینه های سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی

...مزدک دست راست خود را از شانه چپ برداشت و در هوا افراشت . گفت :

درستی را با شمشیر نمی توان به کرسی نشانند. اگر پرستشگاه ها را ویران کنیم ، آتشکده های دیگری پنهانی برپا خواهد شد.

باورهای نادرست استوارتر خواهد شد. چرا که ترس و فشار به دروغ دامن می زند. و هرگز نبوده که کشتن مردمان خوشبختی

به بار آورد... زمانی بود که مردم لخت می گشتند و گوشت خام می خوردند. هوشنگ پادشاه آتش را به آنان شناساند و به آنان آموخت که پوست جانوران را تن پوش کنند. اما من می دانم که این نیکی ها را با زور به مردم پذیراند. اکنون سی سال است که من ستیزه های مردم را آشتی می دهم و می دانم که آدمی چه جانور کوتاه اندیشه ای است. هوشنگ هرگز وجود نداشته است ⁴⁶.

شد این بندها را سراسر کلید

چو زین بگذری مردم آمد پدید

سرش راست بر شد چو سرو بلند

به گفتار خوب و خردکار بند

پذیرنده هوش و راءى و خرد

مر او را دد و دام فرمان برد

ز راه خرد بنگری اندکی

که معنی مردم چه باشد یکی

مگر مردمی خیره دانی همی

جز این را ندانی نشانی همی

ترا از دو گیتی برآورده اند

به چندین میانجی پرورده اند

نخستین فطرت ، پسین شمار

تویی ، خویشتن را به بازی مدار⁴⁷

قیام مزدک معلول دورانی است که تاریخ در ترسیم آن درنگ بخود راه نمی دهد : امپراطوری کهن سال ساسانیان ، نظام اشرافی - طبقاتی ، روابط و مناسبات بحرانی و پیچیده جامعه ایرانی ، قطب های ممتاز دوازده گانه دربار شاهنشاهی ، موبدان و... تزویر مذهبی و تخدیر توده ها، آوارگی و فقر روستائیان ، هجوم گرسنگان به شهرها، ازدحام زنان و دختران در حرمسراها، تجارت برده و زن به دیگر سرزمینها، دستکرت⁴⁸ های بزرگ و بی انتها و تجلی تمام عیار فتودالیسم کهن سال و متمرکز در شاهنشاهی ساسانی و... مشخصه های بارز جامعه ایرانی عصر ساسانی است . تصاویر تاریخ از تیسفون بزرگ شهر شاهنشاه ایران از سال ۴۹۱ میلادی شروع می شود: نمای کاخ پهناور شاه را آئینه های سیمین درخشان پوشانده است . این درخشندگی از آن است که در آخرین شب هر هفته ، نمای آن با شن سفید فرات سائیده می شود. قوس نقره پوش طاق کاخ به رنگ سرخ خیره کننده ای می درخشد . دیوار آفتاب به چند بخش می شود و آسمان و زمین را در هم می آمیزد. پنج شاه نشین عظیم که هر کدام برجی را می سازد، در دل دیوار جا گرفته و هر کدام از آن ها خورشیدی را باز می تاباند.

شیپورها بر روی پایه های بلند جای دارند و تا زیر گنبد سرکشیده اند. بر دهنه هر کدام از شیپورها دمه ای دیده می شود که برده ای لال و آبی پوش کنار آن ایستاده است . کاخ پادشاه ایران شب و روز رو به آسمان باز است و تنها در ته آن جایگاهی است که از قالی های سنگین پوشیده شده است . عود سوزهایی به شکل جانوران افسانه ای بالدار به دیوارها آویخته است . چشم جانوران از یاقوت است . بردگان برهنه حبشی دمه ها را می فشارند و شیپورها به غرش در می آیند.

ساتراپ ها و شهرداران ، کنارنگان و اسپهبدان شمال و جنوب و خاور و باختر در چپ و راست به صف ایستاده اند. روحانیان دولتی و رسمی با ریشه های بلند و زمردنشان و ابروان پر پشت خط و خال نشان ، بر دو پهلوی شاه شاهان ایستاده اند.

گاهنامک⁴⁹ جزئیات تشریفات دربار را به تفصیل آورده است. در نزدیک پرده گاه، سپهسالاران و خویشان خدایگان جای

دارند. دژخیمان شاه: زرمهر قارنی بزرگ اسپهبد و شاهپور مهرانی بزرگ وزیرک در جای خود ایستاده اند.

شیران درنده شاه در جای خود به زنجیر زرین بسته شده اند. اینجا جایگاه اخذ خراج است. فر پادشاهی در آن بالا، برفراز سر

شاه جوان می درخشد. زنجیری که تاج ساسانی را برفراز تخت آویخته نگه می دارد، از طلای ناب است. سنگ های آبگون

هندی، پرتو آتش مقدس را باز می تابانند. موبد موبدان در پس پرده سرخی پنهان است و آتش را در آتشکده بزرگ کاخ

روشن نگاه می دارد.

در آنسوی تیسفون ویلاهای پهناور سپهسالاران و سپهبدان و موبدان قرار دارد. اندکی آن طرف تر، در آنسوی دیوارهای بلند

سنگ سفید، کومه ها و کوخ ها از چشم تاریخ پنهان است. شگفتا که در آستانه کاخ جسد مرده ای سراپا برهنه افتاده است

که لاشخورها روده هایش را خورده اند. نه! این یک جنایت نیست، یک سنت است که ایرانیان مردگان را نجس می دانند.

در حومه شهر وضع این چنین است. خدمتکاران دخمه که مردگان را به آنجا می برند، به گردآوری این همه مرده نمی

رسند. یک ستون نظامی در حرکت است؛ رعایا به خاک می افتند. این هفتمین سال قحطی در ایران است.

اینجا مجلس ضیافت اسپهبدان ایران است: میهمانی در کاخ بزرگ و سفید خاندان قارن که از هر بنای دیگری به کاخ

پادشاه نزدیک تر است. در سر سفره رنگین: گندمهای سفید مرداب های هند، تکه های آبدار گوشت و ریشه های شیرین

گیاه ویژه، در دهان آب می شد بی آنکه بر شکم سنگینی کند. کوهی از انگورهای سیاه و سفید، مغز بادام و میوه های

گونگون، شراب تند ارمنی که در بشکه های بلوط توروس کهنه شده بود، در میان بود. بردگانی آرام و بی صدا تنگ هایی از

این شراب را می آوردند و جام جام سرکشیده می شد. شراب عادی را نیز بربروار در شاخ های زرین می نوشیدند. ایرانیان

گرسنه همچنان از راه می رسیدند. اکنون از سرزمین ماد و از خوزستان می آمدند. سال گذشته پیروز انبارهای گندم بزرگان

پارسی را به روی دهقانان تنگدست گشوده بود. بلاش نیز چنین کرد که همین مایه بدبختی او شد ⁵⁰.

در روستاهای اطراف تیسفون گندم کهنه دیده می شد؛ در اندرونی دستکرت ویلای سپندات انبارهای بزرگی وجود داشت که پر از گندم و خم های روغن بود. دهقانان با برگدان به شهرها روی می آوردند. در چنین هنگامه ای بود که اُسُفُفِ نصیبین به اسقف مسیحیان تیسفون نامه ای نوشت که ... : ایران زمین سراسر دستخوش قحطی، بیماری و ناخشنودی همگانی است. آیا تجربه کلیسا به ما نیاموخته که بزرگان ایرانی برای گریز از خشم مردم به چه شیوه هائی دست می یازند...

در خوزستان مردم گرسنه دستکرت مهرک وابسته به شاخه کوچکتر خاندان زیخ را یک پارچه چپاول کرده و خود او را با داس کشته بودند. گندم، روغن و هر آن چیز دیگری را که در دستکرت بود، در دهکده ها پخش کرده و زنان و دختران او را نیز به روستاهائی که زن کم داشت، برده بودند. سرکردگان شورش از دهقانان آزاد دهکده های پیرامون بودند. چند روز پیشتر دستکرت مهر گودرز که تنها در سه فرسنگی بالای تیسفون بود، به آتش کشیده شده بود. هزاران تن از گرسنگان در کوچه های تیسفون، جندیشاپور، استخر و نهاوند گرد می آمدند و دهقانان تهیدست نیز با آنان بودند.

این گزارش استانداران به دربار و شاه بود. دبیران به چاره جوئی پرداختند؛ بزرگ اسپهبد فرمود که: چاره این آشوبها پل است! باید پیل ها را در سه ستون رزمی، با پشتیبانی هزار گرگ سر، به سرکوب دهکده های شورش زده فرستاد و آنها را با خاک یکسان کرد. روحانیون، موبدان و مغان به توجیه وضع موجود پرداختند که هر کس با فره ایزدی و سایه الهی و روح خدائی در آویزد، باید به جد کشته شود. این فرمان و فتوی مطاع می باید بود.

هزاران دختر و زن جوان در پناه دیوارهای بلند حرمسرا در حسرت یک آغوش گرم می سوختند و در این سو، مردان و پسران جوان از تنهائی رنج می بردند.

کامجوئی و ارضاء غریزه عقوبتی سخت داشت، چرا که زنان و دختران در ردیف کالاها، انحصاری می نمودند و در مالکیت

خصوصی روحانیان ، ارتشداران ، دبیران و طبقات ممتاز جامعه بودند .

فرمان دبیران و فتوای موبدان یک بار در گذشته اجرا شده بود: در دوران بلاش زرمهر گاومیش پیلان را به جان روستاهای قفقاز انداخته بود. و اما اینک ، مردم ایران شهر، امروز به دو گروه پرخواران و گرسنگان تقسیم می شوند. از این دو گروه ، یکی همه چیز دارد و دیگری نمی تواند حتی زنی در بستر خود داشته باشد. اما ایران زمین تجربه کرده است که هر گاه به فقر کشیده شدگان از ثروتمندشدگان نان و داد می خواهند، اینان خشم خود را با ریختن خون مردم فرو می نشانند. و این یک سنت استبداد سیاسی - مذهبی است که همیشه زر و زور در پناه تزویر قتل عام کرده است . دو سوم از مردم شهرهای ایران از بیگانگان بودند. پایان کار ایران شهر نزدیک است ؛ ایران در آستانه یک انفجار عظیم ، آتشی در زیر خاکستر... و این سیره آریائی است که همچون آتشفشان ابتدا سرد و خاموش ، ناگهان و بی خبر، در دل شب یا سحرگاهان ، سکوت سیاه و سنگین استبداد را در هم شکسته است . و این حماقت تاریخی حاکمان خودی و بیگانه این مرز و بوم است که روان پیچیده و مرموز این قوم نجیب و صبور را هنوز نشناخته اند و همیشه غافلگیر شده و به دخمه ها ریخته شده اند. گرسنگی بر تیسفون چیره شده بود. هنگامی که آزادان⁵¹ از تیسفون بیرون می رفتند، مردگان زیر پای اسبان آنان افتاده بودند. توده گرسنگانی که از سراسر ایران شهر می آمدند، روز به روز بزرگ تر می شد. اجساد سراسر تپه ها و دشت را پر کرده بود. کرسان سیمای تابناک آفتاب را پوشانده بودند و نسیم بالهانشان یال اسبان سلطنتی را تکان می داد. آوای شکستن استخوان مرده ها که مو به تن راست می کرد، شنیده می شد. در حومه تیسفون مردانی رنجور به زنجیر کشیده شده بودند. اینان دزدان و آدمکشان بودند که باید به جرم گناهشان در زیر زمین کاریز حفر کنند و در همانجا بمیرند. بر این مجرمان ، گرگونان یعنی پاسداران سلطه شب دیچور سلطنت حکم می راندند. در این هنگام مرد سیه چرده کوچک اندامی که تنش به لرزه درآمده بود، زنجیر خود را کشید و مرد کنار خود را به نیش گرفت . گرسنگی ! بیداد، و...

قیام مزدک

تیسفون ، شهر بیکرانه ، مکعب ها و چهارگوش هائی از سنگ و گل تا بی نهایت ، میلیونها آبراهه ، کوی ها و کوچه های
بیشمارش تا دل شب کشیده شده بود. شهر کاخ ها و آتشکده ها...

انبوه مردم ، به دور مکعب سیاهی گرد آمده اند که آتشکده ای بسیار بزرگ و بی در و پنجره است . همه نگاهها به آن سو
است . سپس مردم تکانی می خورند و پس می روند...

آی مزدک ... آی ... آی !

آوایی که در یک زمان از هزاران سینه بیرون می آید... مردی سرخپوش پدیدار می شود؛ چشمان درشت کبودش با حالتی
هوشمندانه و زیرکانه انبوه مردم را در می نوردد. مزدک خطاب به انبوه جمعیت می گوید:

این اهریمنان ناپاک را دروغ و کینه و ویرانی زنده می کند. اما از این ها نیز بدتر، زردوستی و خواسته اندوزی است . همان
گونه که الگ آسیابان پر از گندم و خس و خاشاک است که سرانجام از هم جدا خواهند شد، جهان امروز نیز آمیزه ای از
روشنائی و تیرگی ، خوبی و بدی است...

مزدک در این هنگام با دست اشاره به مرده ای در میدان می کند:

نان این مرد را که خورده ؟ زنی را که آفریدگار برای او فرستاده بود، چه کسی از او گرفته ؟

مزدک در جمع موبدان و دبیران و اسپهبدان فریاد زد:

...آئین ما به ما می آموزد که هر چه هست ، از سه گوهر است که مزدا به مردم ارزانی داشته ؛ این سه گوهر جاودان آتش

، آب و خاک است . خداوندگار، در آفرینش گیتی ، این سه گوهر را پخش نکرد تا از آن به یکی اندک ، و به دیگری بیشتر

دهد؛ میوه های برآمده از این سه گوهر را نیز به همگان داد. شادی زیستن را به برابری به همه داد. نظم مزدا این است . هر

چه جز این ، آشفنگی و تیرگی است .

اندیشه نیک ، گفتار نیک و کردار نیک سه بنیاد سترگ آئین مزداست . نیاز ما به روشنی تنها اندیشه است ؛ سرودهای ما در بزرگداشت آتش ، تنها گفتاری است و بس . کرداری که باید این دو بنیاد را در برگیرد، کجاست ؟ مردم از گرسنگی می میرند، و انبارهای ما انباشته است ، بستر مردان و زنان سرد است ، و شبستانهای ما از زنان ما انباشته است . تنها به هم کیشان شکم سیر خود خوراک می دهیم و زنان خود را نیز برای گذران شب به آنان پیشکش می کنیم و فراموش می کنیم که سیری و شکمبارگی ، به همان اندازه که گرسنگی و پرهیز، خون را سست می کند... نگهداشت آتش در آتشکده هایمان به چه کار می آید هنگامی که تیرگی بر روان هایمان چیره است ؟... نباید به یک پنجم از اندوخته های خود بسنده کنیم ، چرا که این اندک چیزی جز صدقه نیست و از صدقه چیزی زشت تر نیست ؛ چرا که هم دهنده و هم گیرنده را به دروغ می آلود. باید درها و همه قفل ها گشوده شود. آنگاه است که روشنی مزدا، آنگونه که هست ، در روان مردم افروخته خواهد شد. در اینجا مزدک به نمایندگی از سوی توده مردم ایران سخن می گفت . دولتیان سخنان او را به لبخند برگزار کردند. کره نای ها غریبند که :

قباد، پرستنده مزدا، خدایگان و شاه شاهان ایران و انیران ، از نژاد خدایگان ، فرزند پیروز پادشاه و خدایگان ، سخنان شما رسته های ایرانی را شنید. انفجار توده ها

تیسفون شعله ور بود. پرستشگاهها، بیشه زاران ، جزیره های پر از نخل و برج های بیشمار آن همه سرخ بود. باران مزدک ، آزادان ، همه شب را تاخته بودند .شب نیز سرخ بود. در چپ و راست آتش هایی می سوخت . کوه نشینان نیز بیدار مانده بودند. ستونهایی از دود سیاه با روشنایی بامداد در می آمیخت . مردانی سپید جامه با مشعل هایی پرود در دست از هزاران راه و کوره راه به سوی شهر روان بودند . گرسنگانی صد صد و هزار هزار همچون توده ای فشرده سراسر زمین را پوشانده

بودند. اسبان در دریای مردان شناور شدند.

مزدک در متن مردم : درستی کجاست ای مزدک ؟

درستی در نان و زن است...

میدان سیاه در برابر کاخ تهی است . خروش کره نای ها زمین را می لرزاند... مزدک میدان سیاه و تهی را می پیماید و هزاران

مغ سرخ به سوی او می روند. آنچه اتفاق افتاده است ، هرگز تاریخ ایران بیاد ندارد. مردم همه شگفت زده شده اند. شیران

شاه هراسناک بر زمین می آرامند سراپرده سنگین پادشاهی از پهنا و درازا به لرزه در می آید... هیبت و ابهت و عظمت و

شوکت و خشونت شاهنشاهی فرو می ریزد. پیکر باریک ردا پوش موبدان موبد از بیم و هراس در هم می پیچد... مزدک در

برابر تخت پادشاهی می ایستد . مشعل را بالا می برد. آنگاه خدایگان و شاه شاهان بر می خیزد، به شتاب دو گام پیش می

نهد و دست راست خود را به نشانه کهن درود بر گیتی و بر زندگی بر می افرازد...

توده ها به میدان یورش بردند. سواران و سپاه جاویدان خود را کنار کشیدند...

سرهای میلیونها تن ، همچون تیغی آخته به سوی طاقی کاخ پیش می رفت...

سلطنت با یل و کوبالش در برابر اراده توده ها خلع سلاح شده بود و جنگاوران و پاسداران و تیغ داران و پیل سواران و... به

مجسمه هائی تبدیل شده بودند. تنها مزدک ، مشعل به دست ، در برابر ایستاده بود و نمی جنبید . شاهنشاه که خود

فرمانروایی و خدایگانی خود را به کناری نهاده بودن آن بالا کنار تخت ، تنها بود. بزرگان خود را به دیوارها می فشردند...

مزدکیان ، سرخ جامگان با شمشیری راست بر کمر، بر همه جا مسلط بودند. مغ بزرگ ، مزدک مشعل به دست ، بر این

جایگاه ایستاده بود و از پیروزی و درستی سخن می گفت :

جهان راست باید که باشد به چیز

فزونی حرام است و ناخوب چیز

زن و خانه و چیز بخشیدنی است

تهیدست کس با توانگر یکی است

شب هنگام قفل از همه دستکرت ها گشودند، گرسنگان خود را روی گندم ها می انداختند، گندم را خام می خوردند و بسیاری از آنان همانجا در کنار دیوارهای انبار می مردند.

روز به ، یاز مزدک ، دبیران را فراخواند و به همه گفت که همه مردم در برابر قانون یکسان اند؛ هر کس بر اساس شایستگی خود دستمزد خواهد گرفت . دیگر دبیران به پنج رسته بخش نخواهند شد.

مزدک دستور داد که باید از همه دارایی دستکرت ها، به ویژه گندم انبارهای آنها، صورتی فراهم کنند. باید گرسنگی مردمی را که به تیسفون روی آورده اند، فرو نشانند، و سپس گندم همه دستکرت های محلی را میان همه دهکده ها پخش کنند...

در سراسر آن شیب و فردا و فردا شب آن ، گندم خشک و زرد و در دستمال ها می ریختند. زنان را از حرمسراها خارج

ساختند. حرمسرای زرمهر گاو میش هفتاد و دو زن داشت . زندانها و سپاهچالهای ساسانی گشوده شد. گرگ خونان ، وفاداران

نظام طبقاتی ، از اوضاع آشفته سود می جستند و به دزدیدن زنان می پرداختند، دستکرت ها را می سوزاندند و مردم را می

کشتند. دستکرت ایران دبیر بدکریتر نیز همه قفل هایش گشوده شده بود؛ از ائانه کاخ و گندم و روغنی که میان گرسنگان

پخش می شد، صورت بر می داشتند. دو کاروان بزرگ را که صد اشتر داشت ، با بار کیسه و خم های سفید به تیسفون

فرستادند. کار پخش زنان از همه آسوده تر بود. همان گونه که مزدک دستور داده بود، باید پذیرش آنان را می گرفتند. و همه

بجز دو تن ، پذیرفتند که آنان را میان خاندان دهقانان و خانواده های کشاورزان پخش کنند. گندم ها و زنان دستکرت فرسید

ورد برادر زرمهر گاومیش تقسیم شده بود. او هشتاد و یک زن در دستکرت داشت. مزدکیان یا درست دینان در میان مردم آرد سفید سرخ شده در روغن شیرین ، پخش می کردند. تکه های گوشت خشک گاو را به دوازده بخش می کردند، پنیر را با تیغ تکه تکه می کردند، زردآلو، خرما و انجیر را با کلاه پیمانه می کردند و ⁵²... بدین سان نکبت فقر، اندکی و مدتی کاهش یافت و لطافت برابری و عدل و داد بر ایران شهر مستولی شد. قباد به فرمان مزدک گردن نهاد و از جبروت جباریت سلطنت دست کشید و بسان مردم زیست . این قیام هر چند کوتاه و ناپایدار بود، اما در تاریخ ایران جاودانه ماند و الهام بخش نسلها در عصر گردید. اندکی بعد، دوباره گرگخونان غلبه یافتند و به دریدن گوسفندان پرداختند. انوشه روان ساسانی مزدک را بکشت ، و مزدکیان سرخ جامه را در پهندهشت تیسفون تا گردن در زمین بکاشت و ستوران جاوید سپاه خویش را در آن باغ سرخ مزدک نشان به جولان آورد، و سیصد هزار مزدکی را این سان قتل عام نمود. باغ سرخ مزدک در تاریخ این مرز و بوم ، پاسخ کسانی است که پیشینه تاریخ شرق را استبدادی می بینند و ایرانیان را پذیرای نظام استبدادی!

و اما مردم این سرزمین که علی رغم ظاهری آرام و صبور که حکام مستبد را همیشه فریب می دهد، باطنی ناآرام و پرجوش و خروش دارند و همچون آتشی داغ نهفته در زیر خاکستری سرد، در انتظار وزش نسیمی اندک ، لحظه شماری می کنند، شگفتا که تاریخ از اینان چه دیده است!

آنگاه که ستم سیصد ساله ساسانی مقهور ستم چند ده ساله تازیان بدوی شد و خلافت عربی ، سیمای سیاه سلطنت را سپید کرد، همین مردم مزدک نشان ، دوباره بیاد سلطنت سیاه ساسانی اشک ریختند و آه کشیدند:

کی باشد پیکی آید از هندوستان

که آمد شاه بهرام از دوده کیان

با صد هزاران پیل بر همه پیلبان

آراسته درفش دارد به رسم خسروان

مردی گسیل باید زیرک ترجمان

که رود و بگوید به هندوان

که بر ما چه گذشت از ستم تازیان

.....

رفت شاهنشاهی ما بدست ایشان

ستاندند پادشاهی از خسروان

و 53

براستی! تازیان چه ستمی بر این مردم روا داشتند که ستمکده شاهانه برایشان موعود شد و در اعاده آن چند قرن کوشیدند؟!

شگفتا که این مردم در چه مدار بسته ی گیر افتاده اند! اینان برای نفی خلافت به اثبات سلطنت پرداختند، از چاه به چاه و

بالعکس! و جا دارد که آن شاعر معاصر بگوید: ملت ما حافظه تاریخی ندارد. و در این دور تاریخی اگر این بار چنان شود،

منصفانه باید گفت که: این ملت شعور تاریخی ندارد. که هرگز چنان مباد.

دیدگاهها

دیدگاه کریستن سن

کریستن سن می گوید که از چگونگی رابطه مزدک با قباد شاه ایران اطلاعی در دست نیست . با استناد به شاهنامه فردوسی

و چند منبع عربی ، در قحط سالی ، مزدک نزد قباد رفت و با سخنان مکرآمیز قباد را بر آن داشت که اعلان کند هر که نان

را از مردم گرسنه باز دارد، سزایش مرگ است . و آنگاه مردم گرسنه را به غارت انبارها تحریک کرد و باعث تجری خلائی شد. در این روایت بعید نیست که حقیقتی تاریخی نهفته باشد . چه ، اتوکیوس هم قصه قحط سالی را نقل کرده است . فقری که بر اثر این بلیه بوجود آمد، تقسیم غیر عادلانه ثروت را در جامعه ایرانی به سود مقامات مؤثر و مقتدر که طبقه ممتاز بودند، برقرار کرد. ممکن است این وضع به مردم ستم کشیده جرات بیشتری داده و شاه را به اصلاحات جسورانه ای برانگیخته باشد. قباد پیرو مزدک شد و طبق دستور او عمل کرد. منابع معاصر قباد بر این قضیه هم - داستان اند. منابع بعدی بر این نکته تکیه دارند که قباد در رابطه با اشتراک زنان قوانینی را وضع کرد. استیلنس می گوید قباد فرقه زردشتگان را دوباره برقرار کرد، این فرقه هواخواه آن بودند که کلیه زنان باید در دسترس همگان بالاشتراک قرار گیرند.

اگر چه این قول با اقوال دیگران فرق دارد. معلوم نیست قوانین جدید قباد در رابطه با ازدواج چگونه بوده است . هیچ منبعی نمی گوید که قباد ازدواج را منسوخ کرده باشد؛ زیرا چنین تصمیمی در عمل غیر قابل اجرا می باشد. شاید او با وضع قوانین جدید یک نوع ازدواج آزادتری برقرار کرده باشد و شاید در بعضی از عناوین فقه ساسانی در باب مناکحات و رفع بعضی از قیودات آن کوشیده باشد؛ چنان که بر طبق مقررات آن عصر، مرد می توانست زن یا یکی از زنان و حتی زن ممتاز خود را به مرد دیگری که بدون تقصیر یعنی با وجود نداشتن مال به ازدواج محتاج باشد، بسپارد تا این مرد از خدمات آن زن استفاده کند. در هیچ یک از منابع دوره قباد ذکری از قوانین او در رابطه با اشتراک اموال به میان نیامده است . فقط در خودای نامک از چنین اقدامی سخن رفته است . اگر چه این امر ممکن است تا اندازه ای حقیقت داشته باشد، ولی این بدعتها آنقدر مهم نبودند که نظر ناظرین سریانی و بیزانس را جلب کند. ممکن است این اقدامات در رابطه با وضع مالیاتهای فوق العاده برای اغنیا و توانگران باشد در جهت بهبود زندگی فقرا و ...⁵⁴

و نیز آمده است که چون در زمان قباد قحط سالی شد و اکثر مردم در مضیقه بودند، مزدک اجازه خواست که با قباد مذاکره

کند و از او پرسید اگر فردی داروئی برای علاج بیماری داشته باشد و در اختیار بیمار نگذارد، چه مجازاتی دارد؟ شاه گفت باید کشته شود. روز بعد مزدک عده ای از مردم گرسنه را به اطراف کاخ قباد دعوت کرد و گفت بیائید تا من نیازمندی شما را چاره کنم. مزدک بار دیگر با قباد ملاقات کرد و سؤال دیروز را تکرار کرد و جوابی همسان شنید. مزدک نزد مردم آمد و گفت: بروید از هر مالی که می توانید مصرف کنید، زیرا همه فرزندان آدم در اموال با یکدیگر شریکند. مردم به منازل پول داران ریخته و غارت کردند. قباد مزدک را احضار کرد و علت را پرسید. مزدک گفت: به دستور شاه این کار را کردم. و پاسخ شاه را یادآور شد ⁵⁵.

برخی منابع تاریخ مزدک را متهم به شعبده بازی و سحر کرده اند که او به این وسائل قباد را فریب داد ⁵⁶. کریستن سن در پاسخ به این اتهامات می گوید منابع تاریخی نشان می دهند که قباد از روی اعتقاد پیرو مزدک شد ⁵⁷. نلدکه تاءکید می کند که قباد پادشاهی نیرومند بود و سخت با اراده. او دو مرتبه در شرایط بسیار بحرانی تاج و تخت از دست رفته اش را بدست آورد. او به امپراطوری روم ضرب شستی مهم نشان داد. بنابراین، به گفته نلدکه گرویدن قباد به آئین مزدک فقط برای درهم شکستن قدرت اشراف بوده است. منابع تاریخی عصر قباد نشان نمی دهند که وی فردی مزور و دارای خصائل ماکیاولی بوده باشد. حتی دشمنان قباد اشاره به این خصائل منفی نکرده اند. منابع نشان می دهند که قباد از روی ایمان و اعتقاد به مزدک گروید. قباد تحت تاءثیر مزدک اصلاحات مهمی در کشور کرد و به وضع فقرا رسیدگی نمود ⁵⁸.

مورخان همگی بر این متفق اند که آنچه در دره قباد اتفاق افتاد، با نظام طبقاتی - اشرافی ساسانی در تضاد مطلق بود. و کلیه عناصر امپراطوری از این انقلاب بی سابقه تاریخی ناراضی بودند. قباد قلبا به مزدک معتقد بود و در ظاهر از مزدکیان حمایت نمی کرد. او از سوی موبدان به الحاد متهم شد. قباد با آنها رنجی که کشیده بود، هم چنان بر اعتقاد مزدک بود. فرزند قباد، انوشه روان، به قتل مزدک و مزدکیان همت گماست ⁵⁹. در منابع عربی اتهامات بر مزدک به صورت شرم

آوری مطرح شده است ⁶⁰ . عبدالجبار می گوید: ویژگی مزدک گرائی نسبت به آئین عادی این است که مزدکیها معتقد بودند که نور با اراده کار می کند، در حالی که ظلمت کورکورانه در کوشش است . عناصر ترکیب کننده جهان ، آب و خاک و باد و آتش است . بنظر مزدک آفریدگار جهان بوسیله حروف بر جهان فرمانروائی می کند و از این رو هر کس راز این حروف را دریابد، به بزرگترین نیروها دست می یابد و اسرار ازل را می فهمد... مزدک گرائی بشدت سرکوب شد. آئین مزدک در جهان اسلام مدتی به نامهای دیگر زنده بود... برخی فرقه های مذهبی در اسلام از اندیشه های مزدک سخت متاثر بوده اند ⁶¹ .

مزدک در منابع عربی

تحریفات موبدان در منابع عربی منعکس است : مزدک ادعای پیامبری کرد. او مادر و خواهر و دختر را بر مردم حلال کرد. مردم از این آئین استقبال کردند و گروه زیادی گرد او جمع شدند. این جریان به گوش قباد رسید. قباد مردی بلهوس و شهوت ران و زن دوست بود . از این مذهب خوشش آمد و به مزدک گروید. و مزدک را در گسترش این ، تقویت و حمایت کرد، تا اینکه کیش مزدک رواج کامل یافت . جوانان ، زنان مردم را در اختیار خود قرار می دادند . موبدان و روحانیون زرتشت نزد قباد رفتند و از زشتی و فساد این کیش با او سخن گفتند . قباد نپذیرفت و مزدکیان را تقویت می کرد و هر روز پیروان آن مذهب رو به فزونی بود و گروه زیادی از این اعمال نابخردانه و فسادآور در عذاب بودند و خلق فراوانی از اعمال پیروان مزدک بستوه آمدند ⁶² . در تاریخ بلعمی نیز آمده است که مزدک مادر و خواهر و دختر را به زنی گرفتن حلال دانست . نکاح را از میان برداشت و عنوان مالکیت را بطور منسوخ و محکوم کرد و گفت : خداوند این جهان را میان مردم قرار داده و به کسی اندازه نداده و این سخن در میان درویشان و جوانان استقبال شد و ⁶³ ... مزدک از اهالی نسا بود . او مردی بود که باعث ویرانی و سستی بنیان حکومت و عقل قباد شد. او شیطانی در لباس و شکل انسان بود. صورتی نیکو و سیرتی زشت و

ظاهری پاک و باطنی ناپاک و زبانی شیرین و کرداری بد و تلخ داشت و با مکر و حيله به دربار قباد راه یافت و نظر او را جلب کرد⁶⁴. در فارسنامه ابن بلخی آمده است که در عهد قباد، مزدک زندیق پدید آمد و او اباحت پدید آورد و آن را مذهب عدل نام گذاشت. عبادت پروردگار از مردم گرفت و گفت: فرزندان آدم همه از یک پدر و مادرند و اموال و املاک جهان در میان آنان میراث است، گروهی با ستم آن را مال خود می دانند و دیگران از اموال خدادادی محروم اند. او زنان و اموال توانگران را بر مردم مباح نمود و به حکم آنکه مردم جهان بیشتر درویش و تهی دست بودند و از نظر عبادت و بندگی خدا کاهل و ضعیف بودند، از مزدک پیروی نمودند. مزدک قباد را بفریفت و گمراه کرد و از قدرت پادشاه استفاده نمود و از اموال شاه و دیگران گرفته، به بینوایان می داد و زنان را رسوا می کرد و آنان را بدست زُنود و مردم هرزه می داد. چون کار به اینجا کشید، دنیا از قباد روی برتافت و مردم بر او شوریدند و بزرگان فارس قباد را دستگیر و زندانی ساختند و سلطنت را به برادرش جاماسب دادند. مزدک نیز فرار کرد و به آذربایجان رفت و پیروان او لعنهم الله اطراف او گرد آمدند و قدرتی و عظمتی بدست آورد که احدی را توان مبارزه و مقابله با او نبود. عاقبت برای رهایی و نجات قباد، خواهرش کوشش فراوان کرده، قباد را از زندان خلاص کرد. قباد به طرف ترکستان رهسپار شد تا شاید بتواند راهی برای بازگشت به سلطنت پیدا کند. در بین راه با دختر اسپهبد ازدواج کرد و مدتی در آنجا اقامت گزید و چون خواست از آن محل بیرون رود، سفارش کرد اگر این زن باردار شد و فرزند او پسر بود، نام او را انوشیروان بگذارند.

پس از مدتی با یاران و حامیان فراوانی به کشور و پایتخت بازگشت، و بر برادرش جاماسب پیروز گردید و کاری کرد که مردم از او راضی شدند. چون کار قباد سامان یافت، پدر زن قباد انوشیروان را که به حد رشد رسیده بود، نزد پدر برد. در یکی از روزها انوشیروان پدرش قباد را تنها دید و گفت: ای پدر! با تو سخنی دارم، اگر اجازت فرمائی، گویم. قباد او را اجازت داد.

انوشیروان گفت : چرا در موقع حرکت از محل سکونت مادرم ، درباره من آنگونه سفارش کرده بودی ...؟ قباد گفت : برای حفظ نسل و بویژه نسل پادشاهی .

انوشیروان گفت : در مذهب مزدک حفظ نسل بطور کلی مفهوم ندارد... این گفته در دل قباد اثر عجیبی کرده ، پس از مدتی حکومت و سلطنت را به انوشیروان واگذار کرد. انوشیروان چون به سلطنت رسید، محور اصلی حکومت خود را بر کیش مزدیسنی آئین زرتشت قرار داد و در میان سپاهیان اعتقادات را بسیار محکم نمود. بزرگمهر وزیر شاه بود. انوشیروان به سپاهیان گفت : این مزدک حکومت طلب و مقام خواه بود و قباد فریب او را خورده بود. داستان این مرد، مانند مانی زندیق است که جد من بهرام بن هرمز او را بکشت تا فتنه او فرو نشست . در این مورد نظر شما چیست ؟ سپاهیان گفتند: همه بندگانیم خسروپرست . انوشیروان گفت : چون جمعیت فراوانی از مزدک حرف شنوی دارند، باید او را از طریق حيله و نیرنگ کشت و شما این تصمیم را نهفته دارید تا ما ترتیب این کار را بدهیم . آنگاه انوشیروان پیامی برای مزدک ارسال نمود و به او گفت : بر ما روشن گردیده که تو بر حقی و پدر ما از تو متابعت می کرد. اکنون بجاست که شما نزد ما آئید. احترام فراوانی برای مزدک در نظر داشت تا که مردم نسبت به انوشیروان سوء ظن بردند... و چون کاملاً اعتماد او را به خود جلب کرد، به او گفت : من از دولت مردان خود دل تنگم و افرادی که تو داری و مورد اعتماد تو می باشند، به کاری که تو بگوئی می گمارم . مزدک حدود یک صد و پنجاه هزار نفر از مزدکیان را با خود نزد انوشیروان آورد و در اطراف کاخ گرد آمدند. سپاهیان را در آن روز که روز مهرگان بود، فرمان داد که در کاخ اجتماع کنند. به آنان گفته بود: چون مزدک و یارانش آمدند، من با شمشیر برهنه بر سر مزدک می ایستم و چون اشاره کردم ، شما نیز دست بکار شوید و پس از آنکه من مزدک را به قتل رساندم ، شما نیز یاران او را تماماً گردن بزنید. مجلس دعوت آماده گردید مزدک دو هزار نفر از یاران مخلصش را به همراه آورد و داخل کاخ شدند و گروه دیگری در خارج جمع بودند. خلاصه اینکه بر سر سفره غذا مزدک و یارانش نشستند بودند که شمشیر

انوشیروان بر فرق مزدک فرود آمد و او را هلاک کرد، آنگاه اشاره به سربازان اطراف کاخ نمود. آنان به جای یاران مزدک که در خارج کاخ بودند، افتادند و آنها را قلع و قمع کردند. گروه زیادی از پیروان مزدک را در شهرها زندانی کردند و گروهی هم توبه کردند... پس از این جریان بود که موبدان زرتشتی به انوشیروان لقب دادگر دادند ⁶⁵...

محققان بر این عقیده اند که قباد در ابتدا بنا به جهاتی از مزدک و مزدکیان جانب داری می کرد، به گونه ای که از یاران وی بشمار می آمد. همین مسئله باعث شد که در سال ۴۹۶ یا ۴۹۷ میلادی سال نهم یا دهم سلطنت قباد زندانی شد. منابع عربی این حادثه را در سال دهم سلطنت قباد می دانند. فردوسی این واقعه را در سن ۱۶ سالگی و ایام اقتدار سوفرای وزیر می داند:

چنان بود تا بیست و سه ساله گشت

به جام اندر آن باده چون لاله گشت

در همین زمان بود که تصمیم به کشتن سوفرای وزیر گرفت . قتل وزیر باعث زندانی شدن قباد گردید. و این باید در سال هفتم یا هشتم سلطنت او صورت گرفته باشد. بعید به نظر می رسد که بزرگان و موبدان برای جلوگیری از آشوب موبدان موبد فتوی به حبس قباد داده باشند و جاماسب برادر او را به تخت نشاندند باشند.

خواهر قباد که زن وی نیز بود، در اندیشه آزادی او برآمد و با وعده وصل و عیش ، زندانبان را رام کرد و به درون زندان راه یافت و قباد را در مفرش پیچید و به خادمی از خدام خود داد و از زندان بیرون آورد و به زندانبان گفت : این رختخواب نجس گردید، برای تطهیر باید آن را ببرند. در مورد زندان قباد اختلاف است . در منابع عربی طبری آمده است : مزدکیان قباد را به جائی بردند که دسترسی به او ناممکن بود و برادرش جاماسب را به جای وی نشانند. به قباد گفتند تو در گذشته گناهکار شده ای و هیچ چیز گناه تو را نمی خرد مگر آنکه زنهایت را فدا کنی . آنان می خواستند قباد را بر آتش مقدس قربانی کنند. ولی

زرمهر پسر سوفرا به دفاع از قباد مزدکیان را کشت و دوباره قباد بر تخت شاهی نشست و برادرش جاماسب را خلع کردند.

مزدکیان قباد را علیه زرمهر اغوا کردند؛ قباد زرمهر را کشت. این گزارش با اختلافی اندک در منابع عربی از جمله طبری، ابن طریق، ابن قتیبه، ابن اثیر و مسعودی آمده است. ابن قتیبه می‌گوید: مزدکیان چون قباد را به کشتن سوفرا واداشتند، پسر سوفرا علیه مزدکیان قیام کرد، و مزدک و بسیاری از پیروان او را کشته، قباد را دوباره به تخت نشاند.⁶⁶

فردوسی و ثعالبی از یک مآخذ بهره جسته‌اند و جریان خلع و زندانی شدن قباد را به گونه‌ای گزارش کرده‌اند که ارتباطی با کار مزدک ندارد. بنابراین ماجرای زندانی شدن و خلع قباد در این دو منبع، یک حادثه مستقل و جداگانه‌ای است.⁶⁷

کریستن سن دانمارکی می‌گوید تاریخ نگاران رومی گفته‌اند که گرفتاری قباد، نتیجه ناخشنودی عموم ملت بود که از بدعت‌های او به تنگ آمده بودند و عاقبت قیام کردند.⁶⁸

قلع و قمع مزدکیان

این محقق دانمارکی عقیده دارد که جریان قلع و قمع مزدکیان در آخر سال ۵۲۸ یا اوائل ۵۲۹ میلادی اتفاق افتاده است. قباد فرزند کوچک خود انوشیروان را ولایت عهد خود کرد. کاووس فرزند ارشد قباد علیه این تصمیم به یاری مزدکیان که خود از آنان بود، آشوب کرد تا جای برادر را بگیرد و این حادثه قباد را عصبانی کرد. این گزارش تئوفانس است که در این رابطه نباید زیاد دقیق و درست باشد، اگر چه او و مالالاس گزارشهای خود را از یک ایرانی گرفته‌اند: انجمنی از روحانیون آراستند و مزدکیان را فراخواندند. جمعی از پیروان سایر ادیان را نیز دعوت کردند تا در این مجلس مناظره حاضر شوند. قباد شخصا مجلس را اداره می‌کرد. خسرو انوشیروان که ولی عهد بود و حقوق خود را دستخوش توطئه و دسته‌بندی مزدکیان و کاووس می‌دید و کوشید تا بر مزدکیان ضربه‌ای بزند...

اگر چه مالالاس و تئوفانس دو مورخ رومی از فعالیت انوشیروان ذکری به میان نیاورده‌اند، ولی در پشت ۶/۱ این جریان آمده

است: چند نفر از روحانیون مقتدر به نامهای پیرماهاذ، ویه شاهپور، داژ هرمزد، آذر فروغ بخ، آذربید، آذر مهر، بخت آفرید،

موبدان موبد و دو نفر از اسقف های مسیحیان ایران به نم گلونارس و بازانس که در مخالفت با آئین مزدکیان با زرتشتیان

همداستان شده بودند، در انجمن حضور یافتند. بازانس مورد توجه خاص قباد بود زیرا از علم، بهره ای داشت.

در این مناظره مزدکیان مجاب شدند. در این هنگام سپاهیان مسلح که در اطراف میدان بودند و انتظار فرمان می کشیدند، با

شمشیر به جان مزدکیان افتادند⁶⁹ ...

ابن ندیم صاحب کتاب الفهرست می گوید: مزدکیه و خرمیه دو دسته اند؛ خرمیه قدیمی که آنها را محمره گویند و در نواحی

آذربایجان و ارمنستان و دیلم و همدان و دینور و اصفهان و اهواز پراکنده اند. اینها در اصل مجوس بودند که بعدا مذهبشان

معلوم گردید. این گروه را لقطیه گویند که رهبرشان مزدک است که ایشان را دستور داد به بهره بردن از لذت ها و دنبال کردن

شهوات؛ و در خوردن و آشامیدن عموم جامعه برابر باشند و ترک هر گونه ظلم و ستم بر یکدیگر. اینها در حرم خانواده و زنان

مشارکت دارند و هر یک از اینان به زنان یکدیگر دست می اندازند و از این کار جلوگیری ندارند، در عین حال به کارهای نیک

و ترک قتل و نیاززدن مردم اعتقاد دارند... در میهمانی روش خاصی دارند که هیچیک از ملل جهان ندارند؛ وقتی فردی را به

خانه خود میهمان می کنند، او را از هر چیز که بخواهد و هر چه باشد منع نمی کنند. این مذهب را مزدک که در عصر قباد بن

پیروز ظاهر شد، رواج داد. انوشیروان او و یارانش را به قتل رساند.

دو نفر در اعصار گذشته مزدک نام داشته و صاحب دعوت و فلسفه و مذهب بوده اند، یکی در اعصار باستان و دیگری در عصر

سلطنت قباد بن پیروز، و هر یک از این دو، پیروان زیادی داشته اند. مزدک دوم را انوشیروان قلع و قمع کرد⁷⁰ ...

یعقوبی می گوید: انوشیروان مزدق مزدک را که دستور می داد مردم در اموال و زنان متساوی اند، با زرتشت بن خرکان که در

دین مجوس بدعت نهاده بودند، هر دو را بکشت⁷¹ .

قضایوت صحیح درباره مزدک

در نگاه و وجدان تاریخ بشر، مزدک بنیانگذار یک فلسفه سیاسی - اجتماعی - اقتصادی نوینی است که قبل از او در تاریخ حیات انسان سابقه نداشته است. او از تساوی حقوقی و برابری اجتماعی سخن گفته است. اباجیگری تهمت ناجوانمردانه روحانیون دولتی و اشراف و فتوالمهای ایرانی است که حرمسراهای اختصاصی شان بخش بزرگی از زنان جامعه ایرانی را در خود جای داده بود. بدون شک تاریخ دوره ساسانی از سرنوشت سیاه زن ایرانی ورقها سیاه کرده است. تاریخ نشان می دهد که در جامعه ساسانی، زن به صورت کالا نگریده می شد و مانند گندم و... در انبارها و ابنانها، در حرمسراها و دستکرت ها نگهداری احتکار! می شد. تاریخ شاهد است که در دوره ساسانی زن ایرانی به دیگر کشورها صادر می شد. تنها از یک منطقه مرزی سالی دوازده هزار زن به روم و... صادر می شد. نظام سیاسی - اقتصادی - اجتماعی جامعه ساسانی در دست هفت فامیل بزرگ اداره می شد. این هفت فامیل بر تمام کشور سایه ستم و تجاوز خود را گسترده بودند و به وسیله موبدان هر گونه ناروایی را بر جامعه تحمیل می کردند. ثروت یک کشور بزرگ که در حدود یک صد و چهل میلیون نفر را در خود جای داده بود، در اختیار چند طبقه ممتاز قرار گرفته بود. قوه مقننه و مجریه یکی شده بود. تجملات دربار شاهان حد نداشت. حداقل احتکارهای شاهانه در تاریخ ساسانی چنین است: سه هزار زن، چندین هزار دختر زیبای رومی، سه هزار نوکر و خدمه، هشت هزار و پانصد اسب سواری شخصی، هفتصد و شصت فیل اختصاصی، دوازده هزار استرباری و کوهپهائی از طلا و جواهر و اشیاء گرانبها و... و... تمام عایدات کشور پهناور ایران به خزانه طبقات چندگانه ممتاز می رفت. طبعاً در چنین هنگامه ای از بیعدالتی و فقر مطلق اکثریت قریب باتفاق جامعه ایرانی، قیام مزدک انتظار می رفت. ابن طریق که در سالهای ۲۶۳-۳۲۸ هجری می زیسته، می گوید: اصول عقاید مزدک بر این اساس بود که خداوند ارزاق را در روی زمین آفرید که مردم آنها را میان خود تقسیم نمایند، ولی مردم نسبت به یکدیگر ستم می کنند و تفوق و فزونی می جویند. ما می خواهیم در این کار

نظارت داشته باشیم و مال فقرا را از اعیان و اشراف و توانگران بگیریم و به فقرا بدهیم . از هر کس که اموال و امتعه بیش از حد داشته باشد، از وی گرفته به بی چیزان می دهیم ، تا مساوات برقرار شود ⁷² . نظام الملک می گوید: مزدک می گفت مال بخشیدنی است میان مردمان ، زیرا همه بندگان پروردگار و فرزندان آدم اند و چون احتیاج پیدا کنند، باید مال یکدیگر را خرج کنند تا هیچ کسی ناتوان و نادار نباشد و همه متساوی المال باشند ⁷³ . کریستن سن می گوید:

پیشوایان مزدکیه دریافتند که مردم عادی نمی توانند از چنگال شهوت و هوس مادی نجات یابند مگر اینکه به آنها بدون مانع برسند. این فکر مبنای عقاید آنان شد. و چون دنبال این اصل را گرفتند، متهم به اباحه و ترویج فحشا و منکرات شدند، در صورتی که این کارها در آئین آنان راه نداشت و مابینت تام با زهد و پارسائی شان داشت . زرتشت و مزدک هر دو تاءکید می کردند که انسان مکلف به عمل خیر است ⁷⁴ ... منابع تاریخی بدرستی نشان می دهند که دامنه دعوت و قیام مزدک حوزه وسیعی را در بر گرفته بود. آئین مزدک در آغاز بدون شک جنبه دینی داشته و شخص مزدک به اصلاحات اجتماعی می اندیشیده است . او خواهان زندگی بهتر برای مردم ایران بود و افکار او به هیچ وجه مشوب به غرض نبوده است.

جنبه مذهبی این دعوت بر بعد سیاسی - اجتماعی آن برتری داشته است ⁷⁵ .

اگر چه آئین مزدک پی از ورود به طبقات پائین و سالفه اجتماع تدریجا صورت یک مسلک سیاسی - انقلابی بخود گرفت ، ولی جوهره دیانتی آن باقی ماند. در زمان خلع قباد و دوره جاماسب مزدکیه ظاهرا چندان پیشرفتی نداشته است ، مع ذلک افکار این فرقه رفته رفته در عامه رسوخ کرد و در ابتدا به آهستگی و سپس بسرعت انتشار یافت ⁷⁶ ...

مزدک انقلابی قربانی مورخان مزدور تاریخ

یک محقق هندی می گوید: بنظر می رسد مأخذ تاریخی درباره ظهور مزدک و آئین او از تعصبات شخصی و کینه تیزی های سیاسی - دینی در امان نمانده است.

آئین مزدک در ردیف نهضت های انقلابی بزرگان جهان جای دارد. رینالد نیکلسون می گوید: بیشتر مورخان دوره ساسانی و پس از آن ، عقیده مزدک را کاملا درک نکرده اند و با تعصب و جهل درباره او قضاوت کرده اند ⁷⁷ . لکه‌پارت می گوید: در این زمینه باید با اطمینان ادعا کنم که مزدک چیزی که درباره اشتراک زنان گفت ، خلاف اخلاق انسانی نگفته است ؛ منظور او این بود که زن و اموال در میان مردم ، مانند آب و هوا مشترک باشد ⁷⁸ . این سخن در دوره ای گفته شد که صدها هزار زن و دختر در اندرون حصارهای اشراف و حرمسراهای شاهان و شاهزادگان و درباریان و موبدان و... اختکار شده بودند و مردان و جوانان از تنهائی بشدت رنج می برند. منظور مزدک از اشتراک زنان ، فحشای عمومی آنگونه که منابع متعصب و کینه توز عربی و موبدان دولتی زرتشتی گفته اند نیست ، یعنی که مردان و جوانان و زنان و دختران بی همسر که سخت رنج می بردند، با یکدیگر زناشوئی برقرار کنند. و از طرفی باید دانست که تاریخ دوره ساسانی بدست موبدان زرتشتی و درباریان نوشته شده است . از تاریخ دولتی و مورخان مودور چیزی جز این انتظار نیست . این دو، در همیشه تاریخ ، قهرمانان بزرگ را بد نام و تحریف کرده اند و نهضت های اصیل اجتماعی - سیاسی - مردمی را متهم به هراتهامی که می توانسته اند ساخته اند. رجال تاریخ سیاسی جهان عموماً و ایران خصوصاً بیشتر از رجاله ها و چهره های پلید و منفوری است که با گریم مورخان مزدور، به نسلها معرفی شده اند. گ باید که این ساختارهای سیاه را در هم ریخت و دنبال چهره های گمنام و بدنام تاریخ را گرفت و آنان را شناسائی کرد. چهره هائی که با فرامین شاه و خلیفه و فتاوی موبد و مغ و فقیه و محدث و متکلم و مورخ و... لکه دار و بایکوت شده اند. خوشبختانه دانش جدید توفیق این را یافته است که تا حدودی به این تزویر و تحریف بزرگ تاریخ پایان دهد و از اعماق سیاه تاریخ ، چهره قهرمانان و مصلحان بزرگ اجتماعی را نشان دهد. کاری که در مورد مزدک شده است ، نمونه روشنی از این توفیق است .

چیزی که بیش از همه در میان مردم ایران عصر ساسانی نفاق افکنده بود امتیاز طبقاتی بسیار فاصله دار و خشنی بود که

ساسانیان در ایران برقرار کرده بودند. در درجه اول ، هفت فامیل بزرگ اشراف و در درجه دوم ، طبقات پنجگانه امتیازاتی

داشتند و عامه مردم از آن محروم بودند.

مالکیت در انحصار آن هفت فامیل بزرگ بود. از صد و چهل میلیون جمعیت ایران پهناور آن روزگار، تنها هفتصد هزار نفر از

آنان که وابستگان هفت فامیل بزرگ بودند، حق مالکیت داشتند و بقیه مردم از همه چیز محروم بودند⁷⁹ ثروت افسانه ای

شاهان ساسانی برآستی محیرالعقول است : آنان علاوه بر طلا و جواهر بسیار، هزاران زن و دختر و غلام و... در حرمسراهای

شخصی داشتند⁸⁰ .

منابع :

36-سخن گوی : مزدک

37-فردوسی / شاهنامه . چاپ آکادمی علوم اتحاد شوروی مسکو ۱۹۷۰، جلد هشتم ص 42-52.

38-سوار، موبد، مزدک.

39- موریس سیماشکو / مزدک . ۲۱، ۲۶، ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۴۲.

40- موریس سیماشکو / مزدک ، ترجمه سهراب دهخدا (تهران ، نشر الموت ۱۳۶۶. ۱۵۰)

41- ن. ک : کریستن سن / ایران در زمان ساسانیان . ۳۶۱-۳۶۳، شهرستانی / ملل و نحل / ۱ / ۴۲۵. پاورقی های مترجم کتاب.

42- همان ۳۶۴، مقایسه کنید با: موریس سیماشکو / پیشین . بخش ۲/۲۱۹)) : آیا مانویان ، که مخ بزرگ مزدک پایه آئین خود را از آنان گرفته بود...))

43- ن. ک : شهرستانی / ملل و نحل / ترجمه فارسی ۴۲۰/۱ پاورقی های مترجم ، ترجمه فارسی تاریخ طبری ۱۴۴-۱۴۳.

44- ناصح ناطق / مانی و پیام او ۱۶، ۳۰، ۳۱.

45- فردوسی / شاهنامه / چاپ مسکو.

46- موریس سیماشکو / مزدک ۲۳۸.

47- فردوسی / شاهنامه / چاپ مسکو

48- دستکرت یا دستگرد: کاخ اشرافی که در روستا و بیرون شهر بنا شده است.

49- گاهنامهک یا گاهنامه : کتاب ویژه تشریفات دربار، مراسم و شرفیابی ها و...

50- دو چشم)) بلاش ((را کور کردند و در سیاهچال به دست اهریمن سپرده شد)) ! بلاش ((برادر)) پیروز ((بود که پادشاه شد و توسط بزرگ وزیر شاپور و بزرگ اسپهبد زمهر کور گردید و خلع و...))

51- یاران مزدک.

52- تمام این تصاویر را با اندکی تغییر از رمان تاریخی و شکوهمند ((مزدک)) اثر ((موریس سیماشکو)) (به ترجمه

رسا و فاضلانہ آقای ((سہراب دہخدا ((چاپ سوم . بہار ۱۳۶۶ . تہران))نشر الموت ((، برگرفتہ ام .

53- ناصح ناطق / پیشین ۲۶۵ بہ نقل از مجلہ سخن ، ترجمہ از متون پهلوی .

54- ن . ک : ایران در زمان ساسانیان ۳۶۸ .

55- ن . ک : ایران ، از زرتشت تا قیامہای ایرانی ۱۳۸ .

56- ن . ک : پیشین ۱۳۹ .

57- ایران در زمان ساسانیان ۳۶۹ .

58- پیشین ۳۶۹ .

59- ن . ک : ایران از زرتشت ... ۱۳۹-۱۴۱ .

60- ن . ک : ترجمہ فارسی ملل و نحل ۱/۴۲۰ ، پاورقی مترجم بہ نقل از ترجمہ تاریخ طبری .

61- ناصح ناطق / مانی و پیام او ۱۷۲-۱۷۳ .

62- شہرستانی / الملل ۱ / ۴۲۰ : ترجمہ فارسی . پاورقی مترجم .

63- همان ۲/۴۲۱ بہ نقل از: تاریخ بلعمی ۹۲ ، ۹۶۸-۹۶۷ .

64- همان .

65- پیشین ۱/۴۲۱-۴۲۵ بہ اختصار .

66- ن . ک : عقاید مزدک ۵۲-۵۴ .

67- ن . ک : ۵۵-۵۹ .

68- ن . ک : ایران در زمان ساسانیان ۳۷۲-۳۷۳ .

69- ن . ک : پیشین ۳۸۳-۳۸۵ به اختصار .

70- ن . ک : ملل ۴۱۲/۱ پاورقی مترجم .

71- ن . ک : پیشین ۴۱۲/۱ .

72- ن . ک : اسلام و ایران ۱۴۸ ، ۱۴۹ .

73- پیشین ، ۱۴۹ .

74- ن . ک : ایران در زمان ساسانیان ۲۴۹ .

75- ن . ک : پیشین ۳۸۱ .

76- همان ۳۸۲ .

77- ن . ک : دایرة المعارف دین و اخلاق ۶/۲ .

78- ن . ک : عقاید مزدک ، ۱۶ .

79- ن . ک : سعید نفیسی / تاریخ اجتماعی ایران ۴/۲ + ایران ، از زرتشت تا ۱۴۹ ...

80- ن . ک : تاریخ تمدن ایران ساسانی ۱۶۶/۱ + ایران ، از زرتشت تا ... ۱۵۲ + . مجمل التواریخ و القصص . به تصحیح

بهار ۸۰ .